

نامربوط و چرند است. با این کثافت فوق‌العاده، غریب آن بود که شاه مرا می‌بوسید و می‌بوید سر و صورتم را هم نمی‌شستم، سرم پر مو بود، آنوقت‌ها معمول نبود که مردها مخصوصاً بچه‌ها موی سرشان را کوتاه کنند. موهای زیاد و پر پشت داشتم. اغلب موهای سرم نیز چرب بود، زیرا غذا خوردن در آن زمان با کارد و چنگال معمول نبود و با دست غذا می‌خوردند من هم بچه‌بودم، و با دست غذا می‌خوردم. شاید هنگام غذا خوردن سرم می‌خارید، آن وقت با همان دستهای چرب سرم را می‌خاریدم. این بود که سرم دائماً چرب و کثیف بود و معلوم است که با این کثافت شپش هم تولید می‌شود. صورت نشسته، موهای شانۀ نکرده و سر پر شپش و بی‌نهایت کثیف بودم. با تمام این احوال شاه مرا در بغل می‌گرفت و مرا می‌بوسید و ابداً به رویم نمی‌آورد که کثیف هستم. در صورتی که شخص شاه نهایت دقت را در نظافت داشت و می‌توانم بجرأت بگویم و قسم یاد کنم تا به امروز، که سنه ۱۳۴۲ هجری قمری است و این تاریخ را می‌نویسم، هنوز آدمی را به تمیزی و نظافت ناصرالدین‌شاه ندیده‌ام؛ ولی وقتی که خواست خدا می‌خواهد به مردم قدرت کامله خود را بنماید، این طور می‌فرماید که مرا با آنهمه کثافت، شاه طوری در بغلش می‌گرفت و می‌بوسید که انگار عزیزترین معشوقه‌هایش را می‌بوسد.

شاه می‌ترسید که اگر سرم را شانۀ بکنند، چونکه موهای سرم کرک و مجعد است، مبادا دردم بگیرد و ناراحت شوم و گریه کنم؛ یا اگر به حمام بروم سرما بخورم و مریض بشوم؛ یا آنکه در حمام دلاک‌ها اسباب ناراحتی مرا فراهم آورند. این بود که شاه علاقه داشت به میل خودم به حمام بروم. و هر وقت می‌خواهم اینکار را به هر نحوی که مورد پسندم می‌باشد انجام دهم. به همین منظور نیز قدری که بزرگ شدم برای آنکه با علاقه به حمام بروم تمهیداتی ریخته و بازیهایی درمی‌آوردند تا مرا به حمام ببرند. ولی باید بدانید که حمام رفتن من در موقعی بود که کاملاً سالم بودم و در آن موقع نیز هفت یا هشت نفر دختر همبازی من بودند، که بعضی آنها بعداً جزء خادمین حرم شدند،



«شاه خیلی از سرما خوردنم می ترسید به این جهت کمتر به حمام می رفتم.
مخصوصاً در زمستان ها رنگ حمام را نمی دیدم از این جهت بچه چرک و
کثیفی بودم.»

اتوبیوگرافی ملیجک ۱۳۴۲ هجری قمری



«در این بین ملیجک را از اندرون بیرون آوردند، شاه نان و پنیر به دست خودشان به دهان این بچه زشت کثیف می‌گذاشتند. العجب این شاه مقتدر که انصافاً در تمیزی اول شخص است دست خود را تا مرفق در دهان آن بچه می‌کرد....»

روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه - ۱۹ رجب ۱۲۹۸ هجری قمری

و عده‌یی از آن‌ها نیز ترقیات فوق‌العاده کردند. یکی از این دختران، دختر محمد حسن بیگ باغبان‌باشی اقدسیه بود که بعد محمد حسن خان نامیده می‌شد و شاه به احترام او دخترش را نیز «خانم باشی» صدا می‌کرد. خانم باشی همه‌کاره شد و روزی و روزگاری یکه‌تاز زیبا رویان حرم بود. دیگر از دخترهای همبازی من، کوکب خانم دختر علی خان فراش خلوت، برادر اقل بیگه، و خانم ترکمن و رئیس قهوه‌خانه شاه بود. وقتی که حیدر قلی خان شجاع‌الدوله با ترکمن‌ها جنگ می‌کرد اقل بیگه و علی خان برادرش را به عنوان اسیر آوردند.

علی خان، اول اسم دیگری داشت که آن را تغییر داد. افراد و فامیل آنها بعداً ضمیمهٔ روسیه شدند و حال جزء ترکمن‌های روسیه هستند. علی خان حامل رختخواب شاه بود و همه جا با او بود و سر سپرده شده بود و به «علی خان رختخوابی» معروف شده بود. دیگر از دختران همبازی من پری خانم بود که دختر میرزا انصراه خان، پیشکار عزت‌الدوله - همشیره تنی شاه - بود. چند نفر دیگر که اهل دهات بودند، و اقوام و برادرزاده‌های خانم‌های حرم‌سرا نیز جزء همبازیهای من بودند. جوجوق خانم هم که ترکمن بود از بچگی جزء همبازیهای من به شمار می‌رفت و کم‌کم پرستارم شد. گلچهره سیاه نیز که خیلی طرف توجه و میل من بود او هم از همبازیهایم به شمار می‌رفت. او خیلی خنده‌رو و مزه‌دار و خوشگل و بانمک بود؛ دائماً می‌خندید و می‌خنداند و اول زر خرید زهرا خانم معروف به عروس بود ولی چون خیلی رفت و آمد داشت رفته رفته، به او میل پیدا کردم و جزء اجزاء من شد.

این دختر بچه‌ها هفت هشت نفر بودند که با من زندگی می‌کردند و جزء همبازیهایم به شمار می‌رفتند... گوهر خانم و حاجی خانم دخترهای میرزا عموی معروف به خوشنویس، که کتیبه‌های مسجد سپهسالار و امامزاده حمزه را او نوشته است. دخترخاله‌های صغری خانم معروف به «شاهزاده عبدالعظیمی» مادر اخترالدوله

که بعدها عیال من شد. میرزا عمو شوهر خاله صغری خانم بود و شاهزاده عبدالعظیمی از آن جهت شهرت داشت که مادر ناصرالدینشاه، خانم مه‌د علیا، هر سال پسرش را به باغ خود در حضرت عبدالعظیم مهمان می‌کرد؛ و معمول بود که هر ساله مادر شاه یک دختر خوشگل برای شاه صیغه می‌کرد. چون مادر اخترالدوله را در حضرت عبدالعظیم برای شاه صیغه کرده بودند، از این جهت او را شاهزاده عبدالعظیمی می‌گفتند؛ ولی اصلاً تهرانی بود، پدرش در تهران بزازی داشت.

باری این دو دختر هم همبازی من بودند، مخصوصاً حاجی خانم که بی‌اندازه لوده و بامزه بود. آواز هم می‌خواند و می‌توانست تقلید اکثر اهالی حرم را در بیاورد؛ مخصوصاً تقلید خانم خودش را. او به خوبی تقلید مادرها را درمی‌آورد که چطور با آنها بازی می‌کنند، چطور آنها را به حمام برده و سر بچه‌ها را می‌شویند، بچه‌ها چه جور گریه می‌کنند... به قدری داد و بیداد راه می‌انداخت و ادای بچه‌های نحس را درمی‌آورد، مثل این بود که در واقع ده تا بچه با مادرشان توی حمام رفته‌اند؛ خیلی بی‌عاری می‌کرد و او بود که زودتر از همه مرا تحریک به حمام رفتن می‌کرد... خرده خرده مرا محرک می‌شدند که به حمام بروم، من هم کم‌کم میل به حمام رفتن را پیدا می‌کردم. حمام رفتن من بایستی با اجازه شاه باشد، آن وقت از شاه اجازه می‌گرفتم و به حمام مخصوص شاه می‌رفتم. چه بسا شاه اجازه حمام رفتن را نمی‌داد و می‌فرمود: صبح دیدم ملی چون دو تا عطسه زد و میترسم سرما بخورد.

روز بعد باز همین بساط تکرار می‌شد و دوباره بچه‌ها ادا و اطوار راه می‌انداختند و من هم از شاه اجازه می‌گرفتم که به حمام بروم. آنوقت آغا نوری خواجه کلیددار در حمام را باز می‌کرد... گاه می‌شد همانجا غذا و آب‌هندوانه می‌آوردند و تا غروب توی حمام بودم. شاه هنگام خروج به در حمام می‌آمد، همه را صدا می‌زد، و هر کس محرک من برای حمام رفتن بود مورد تفقد قرار می‌گرفت؛ گاهی دو تومان، گاهی یک

دو هزاری زرد و گاهی بیست تومان به او انعام می دادند.

امین اقدس با مرحوم صدراعظم (میرزا یوسف مستوفی الممالک) خصوصیت داشت. مرحوم صدراعظم، امین اقدس را خواهر خود خطاب می کرد. یکی دو مرتبه هم که امین اقدس به منزل مرحوم صدر اعظم رفت، منم با او بودم. با میرزا حسن مستوفی الممالک همیشه بازی می کردیم... شاه خیلی مواظب بود که میرزا حسن مستوفی الممالک تحصیل کند، مخصوصاً خط و مشق فارسی... میرزا حسن بی نهایت به شکار و سواری علاقه پیدا کرده بود، ولی شاه بی نهایت از این کارها او را منع می کرد و گاهی نیز جلوگیری می کرد. شاه اکثراً می گفت که میرزا حسن مستوفی الممالک باید جای پدرش را بگیرد.^۱

باری در آن سال خانه شاگردهای اهالی حرم زیاد شده بود من آنها را جمع و جور کرده، لباس و «انیفورمی» برای آنان درست کردم و آنها را به دست میرزا علی اکبر خان نقاش باشی سپردم، تا در مدرسه دارالفنون، تحت نظر مُسیو لومر معلم فیزیک، موسیقی یاد بگیرند. در مدت قلیلی موریک آموختند (و اغلب از معلمین موسیقی حالیه، که بعضی از آنها به درجات عالی رسیده اند، از همان دسته خانه شاگردهای اندرون هستند. از همان سال نیز سرپرستی و ریاست این دسته موزیک را به من دادند. باری درجات من هم روز بروز بالا می رفت و این قدرت کامله خداوند بود که خودم هم نمی دانستم، چنین مقدر شده بود.»



۱- میرزا حسن مستوفی (مستوفی الممالک) یازده بار نخست وزیر و ۱۵ بار وزیر شد و در سال ۱۳۱۱ شمس در شصت سالگی درگذشت.



شاهزاده احتشام السلطنه

در اینجا، اتوبیوگرافی غلامعلی خان عزیزالسلطان (ملیجک ثانی) ناتمام به پایان می‌رسد. آن طور که به نظر می‌رسد عزیزالسلطان به علت تألمات روحی، حوصله پیگیری خاطرات خود را نداشته و آن را ناتمام باقی گذاشته است. در اینجا توجه خوانندگان را باین نکته جلب می‌کند که عزیزالسلطان اتوبیوگرافی خود را به خواهش شاهزاده احتشام السلطنه، در سال ۱۳۴۲ قمری نوشته است که مطابقت دارد با سال ۱۳۰۱ شمسی؛ و این سال مقارن است با دومین سالگرد کودتای ۱۲۹۹ و تلاش سردار سپه وزیر جنگ برای در دست گرفتن مقام نخست وزیری و مقدمه‌چینی و سبب‌سازی برای خلع و حذف قاجاریه، خاندانی که ولینعمتان ملیجک ثانی بودند و او نسبت به فرد فرد آنان متعصب و دل بسته بود.

طبیعی است در روزگاری که ناسزاگویی به قاجاریه اوج بیشتری می‌گیرد و او خود به عنوان فرد شاخصی که عزت و شوکت وی خود نشانه‌یی از خودکامگی و هوس‌بازی شاهان قاجار محسوب می‌شود، همان طور که نوشته است «وقت و دماغ این کارها را نداشته است».

به هر تقدیر این اتوبیوگرافی متأسفانه ناتمام باقی مانده است و دست سرنوشت نگارش بخش پایانی آن را که هم زمان با پرحادثه‌ترین و طوفانی‌ترین روزهای تاریخ معاصر ایران است به دست این نگارنده سپرده است.

ما در اینجا نگارش دنبالهٔ بیوگرافی غلامعلی خان عزیزالسلطان (ملیجک ثانی) را، بانگیزه یک زمینه‌سازی وسیع ذهنی، موقتاً رها کرده ابتدائاً شما را به خواندن روزنامه خاطرات وی دعوت می‌کنیم و در پایان جلد دوم حوادث پرماجرایی زندگی او را که خود اتوبیوگرافی دیگری است دنبال خواهیم کرد.

درباره دنباله بیوگرافی غلامعلی خان عزیزالسلطان (ملیجک ثانی)، که در پایان مجلد دوم این کتاب خواهد آمد شامل رویدادهایی شیرین و پرحادثه‌ای است که اینک

عناوین آن اختصاراً از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد:

نامزدی با اخترالدوله دختر ناصرالدینشاه - سفر فرنگ و دیدار از کشورهای روسیه - آلمان - اتریش - بلژیک - انگلیس و فرانسه و چند کشور کوچک متعلق به آلمان و باریافتن به حضور تزار روسیه و قیصر آلمان و امپراتور اتریش و رئیس جمهوری فرانسه و ملکه انگلستان و بازدید از کاخها و شرکت در ضیافت‌های خیال‌انگیز و دیدار فرمانروایان و گردن‌کشان بزرگ جهان آن روز، عروسی بزرگ و مجلل او که برای اولین بار و بر خلاف سنت، داماد برای آوردن عروس نمی‌رفت بلکه از ترس شاه عروس را به خانه داماد می‌بردند و هیچ کس جرأت دم‌زدن نداشت - ترور شاه - حالات و حوادث زندگی ملیجک در دوران سلطنت برادر زنش مظفرالدینشاه قاجار - جدایی از دختر شاه و ازدواج با دختر کامران میرزا نایب‌السلطنه - انقلاب مشروطیت - سلطنت محمد علی میرزا که باجناب او بود - استبداد صغیر - فتح تهران و خلع و تبعید محمد علی شاه - سلطنت احمد شاه - جنگ جهانی اول و تاجگذاری احمد شاه - سردار محترم لقبی که احمد شاه به عزیزالسلطان می‌دهد - آجودانی محمد حسن میرزا ولیعهد و مأموریت تبریز در بحبوحه جنگ جهانی اول و اشغال ایران از طرف نیروهای انگلیس و روس و عثمانی - سقوط قاجاریه - بازنشستگی - خانه‌نشینی و انزوا و سرانجام پیوستن به رحمت حق اندکی پیش از وقایع شهریور ماه ۱۳۲۰، که اگر اندکی بیشتر می‌زیست معاصرش پادشاه بود.

از آنجا که روزنامه خاطرات غلامعلی، عزیزالسلطان (ملیجک ثانی) یک اثر پر محتوای مرجعی و تاریخی است و بی تردید در تحقیقات مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی و تاریخی از سوی اهل تحقیق مورد استفاده و استناد قرار خواهد گرفت نگارنده بر آن شد که در آغاز روزنامه خاطرات هر سال، وقایع و حوادث مهم آن سنه را به صورت عناوین تلخیص شده در آورد تا کسانی که موضوع خاصی را در دست تحقیق دارند،

بتوانند به اطلاعات مورد نیاز خویش با زحمت کمتری دسترسی یافته اوقات خود را صرف تَورق تمام این کتاب نکنند. همانطور که در مقدمه‌ی این مجلد اشاره شد محتوای اطلاعاتی روزنامه خاطرات غلامعلی خان عزیزالسلطان پرمایه غنی و حاوی بسیاری از ماجراها و حوادث پشت پردهٔ چهل سال سلطنت چهار پادشاه قاجار است.

خویشاوندی نزدیک با پادشاهان قاجار و حضور همیشگی او در دربار اعظم همایونی و محرمیت و راه داشتنش به اندرونی و بیرونی رجال مملکت، و خاکی بودن و آمیزش بی تکلفش با مردم کوچه و بازار، و دقت و حوصله‌اش در ثبت جزئیات وقایع و حوادث، این روزنامه خاطرات را به صورت یک اثر با ارزش تاریخی و مرجعی درآورده است. لذا کسانی که در پی اطلاعات خاصی باشند با نگاهی گذرا به عنوان هر فصل، می‌توانند به مطالب مورد علاقه خود به آسانی دسترسی پیدا کنند. در روزنامه خاطرات غلامعلی خان عزیزالسلطان (ملیجک ثانی) وقایع مهم سیاسی و اجتماعی، با قید تاریخ روز و گاهی با قید ساعت، ثبت شده است آنچه به این نوشته‌ها اهمیت استثنائی می‌دهد و آن را از سایر خاطرات بجا مانده از رجال عصر قاجار متمایز می‌کند، این است که این روزنامه خاطرات، آئینه‌ی تمام‌نمای زندگی مردم روزگار اوست و به چهارچوب قصرها و کاخها و محافل اشراف و اعیان محدود نمی‌شود. با آنکه وی به سابقه‌ی عشق سرکش و لجام‌گسیخته شاه، همیشه مورد توجه عوام و خواص بود، با این احوال همان طور که دوستعلی خان معیرالممالک نوشته است: «ذره‌ی نخوت و سرگرانی نداشت» و بی‌هیچ تکلفی با هر بقال و بزازی به گفتگو می‌نشست و با تودهٔ مردم دوآمیخته، عطش کنجکاو و کسب‌خبر را که همیشه در وجودش لبریز و جوشان بود فرو می‌نشانید. همین کنجکاو و شدید و همین باریک بینی و دقت او در ثبت جزئیات وقایع است که امروزه، بعد از گذشت یک قرن، چنین اثر باارزشی را برای ما به یادگار گذاشته است. روانش شاد باد.



مظفرالدين شاه قاجار



غلامعلی خان عزیز السلطان (ملیجک ثانی)

عناوین مهمہ روزنامہ خاطرات غلامعلی خان

عزیزالسلطان

« ملیجک ثانی »

۱۳۱۹ ہجری قمری

سنہ یکہزار و سید و نوزدہ

ہجری قمری

صبح از خواب برخاستم چون بیدار شدم
 نورانی بودم و غمی که خاطر بود بطرح اللطاف و آقا میرزا آقاخان رشید با تمام
 به هم فاعده ایچه که بعد قانیرا کنم حسی فایده و عار قانیرا فایده بود که شدم با تمام
 در آن روز آقاخان رشید قانیرا جمعیت زهر زهر قانیرا جمعیت زهر قانیرا
 از آن بیداری بیرون زهر کونته بودم از آن می توانم که شدم که هر چهار
 که که فواید خصوصیت کینو معصوم نبودند با تمام بودم در وقت آنکه در اجزای
 بانک روی در بلا فایده شادمانه بودم در میان که تمام بودم کینو فواید
 نتر فواید که از آنکه از آنکه هر سه علم غیر تعارف کرده بودم در بلا فایده آن ایام از آن
 بود که ممکن در آن روزها با غنای قدر که تمام از صانع آوردن شتر شادمان بودم
 همه آن روزها بزرگ بزرگ شتر را آوردن برده در آن میان در میان تمام بودم
 در میان آن محوطه هر بار با تمام بودم معنی محرم بودم به تحقیق محقق
 تا کون شتر قانیرا بودم تا کون جمعیت زهر زهر در روی بودم که وقت
 در وقت سکنت با بر روی فواید و محکم بودم خلاصه بودم از آن ایام

رفتیم به تماشای شتر قربانی، جمعیت زیادی از هر قبیل بودند، من جمله فرنگی مآب بیخودی... وزیر مختار انگلیس و اجزای بانک روس در بالاخانه مشارالدوله دیده شدند.

جمعه ۱۰ شهر ذی الحجة الحرام ۱۳۱۹

□ □ □

شازدفر انگلیس با دکتر آکاک وارد شدند، نشستیم. شازدفر انگلیسی خیلی آدم خوشرویی است، عینک یک چشم می‌گذارد.

شنبه ۱۱ شهر ذی الحجة الحرام ۱۳۱۹

□ □ □

جان سلطان را شیخ شیپور خریده است.

یکشنبه ۱۲ شهر ذی الحجة الحرام ۱۳۱۹

□ □ □

دسته زهراقمی با گوهر خماری و مطرب‌های زیاد دیگر با رقاص خوشگل آمده بودند عقب تلکه، رقاص پدرسوخته خیلی تلخ بود.

یکشنبه ۱۲ شهر ذی الحجة الحرام ۱۳۱۹

□ □ □

تلفن زدند که وزیر مختار ایتالیا آمده است. نسبت به فرنگی‌ها این وزیر مختار خیلی پرحرف است و زیاد می‌نشیند.

دوشنبه ۱۳ شهر ذی الحجة الحرام ۱۳۱۹

□ □ □

وزیر مختار روس آمد، با سایر اجزاء... وقتی ملتفت شد وزیر مختار ایتالیا پیش من است، از دم در حیاط کارت داده رفتند.

دوشنبه ۱۳ شهر ذی الحجة الحرام ۱۳۱۹

□ □ □

میرغضب باشی و قاپوچی های شاهی و یوسف جدیدالاسلام آمده بودند عیدی می خواستند.

سه شنبه ۱۴ شهر ذی الحجة الحرام ۱۳۱۹

□□□

در باز شد، وزیر مختار ینگه دنیا وارد شد.

سه شنبه ۱۴ شهر ذی الحجة الحرام ۱۳۱۹

□□□

اندرون که رفته بودند منزل آقای نایب السلطنه، مراجعت کردند. حسن خان می گفت که آقا می خواستند شاهزاده مشهدی را ختنه کنند. چون بسیار دوست می دارند شاهزاده مشهدی را، محض امتحان بچه های زیاد می آورند ختنه میکنند که ببینند کدام سلمانی قابل تر هستند.

سه شنبه ۱۴ شهر ذی الحجة الحرام ۱۳۱۹

□□□

چون دعوت در قزاق خانه داشتیم، رفتیم درب میدان مشق. نواب اعتضادالسلطنه با لباس قزاقی تشریف آورده بودند،... جنرال «کاساکوفسکی» آمد بالا قدری اظهار مراحمات فرمودند.

چهارشنبه ۱۵ شهر ذی الحجة الحرام ۱۳۱۹

□□□

رفتیم... به اعلیحضرت همایونی بادبزن را نشان دادیم... زیاد تمجید کردند بعد شصت تومان انعام به امیرخان مرحمت فرمودند.

جمعه ۱۷ شهر ذی الحجة الحرام ۱۳۱۹

□□□

دویست و چهل هزار نفر جمعیت مکه را تخمین زده اند، و با تا سیصد

نفر از آنها راکشته است.

شنبه ۱۸ شهر ذی الحجۃ الحرام ۱۳۱۹

□□□

اطاق مسکونی تاج الدولہ، غیر اطاق پذیرایی شان بود، وارد شدیم، سلام و تعظیمی کردیم، و زیر کرسی نشستیم.

یکشنبه ۱۹ شهر ذی الحجۃ الحرام ۱۳۱۹

□□□

پسری دارد امان اللہ میرزا، بہ سن دہ دوازده سال، کہ مشغول تحصیل است و زیاد شہادت بہ خود امان اللہ میرزا دارد.

یکشنبه ۱۹ شهر ذی الحجۃ الحرام ۱۳۱۹

□□□

رفتم اطاق برلیان، دیدیم صندوق فرنگستان را آورده اند دارند باز می کنند. خود اعلی حضرت شہریاری در پشت شیشہ دارند تماشا می کنند.

دوشنبہ ۲۰ شهر ذی الحجۃ الحرام ۱۳۱۹

□□□

ما با جہانسوز میرزا، باز صحبت می کردیم... از قرض مستوفی الممالک، می گفت کہ دو سال است در فرنگستان است، باز نود ہزار تومان مقروض است.

سہ شنبہ ۲۱ شهر ذی الحجۃ الحرام ۱۳۱۹

□□□

بعد رفتم اندرون... دستہ پسر میرزا علی جان را آورده بودند در تالار بزرگ می زدند و می رقصیدند. پسر میرزا علی جان کمانچہ می زد و یک رقص

